

# نهج البلاغه

خطبه صد و چهارم

## پیامبر، الگوی رهبری

بِسْمِ اللَّهِ الْخَيْرِ الْخَيْرِ



«فقاتل بمن اطاعه من عصاب»

پس پیامبر «ص» با همراهی پیروانش با مخالفان خود مبارزه و جهاد کرد.

پیامبر اکرم «ص» بوسیله افرادی که پیرو و مطیع او بودند با آن کسانی که معصیت کار بوده و با او مخالفت می کردند، به جنگ و مبارزه برخاست و جهاد کرد. در هر صورت، هدف اسلام از جهاد، کشورگشایی به عنوان آب و خاک نبوده بلکه هدف، دفاع از توحید و عدالت بوده است.

خداوند هدف از جنگ را در قرآن ذکر کرده: «ومالکم لا تقاتلون فی سبیل اللہ والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین بقولن ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها»

«چرا در راه خدا و آن مستضعفین از مردان و زنان و کودکان جهاد و کارزار نمی کنید، آنها که گویند: پروردگارا ما را از این قریه ای که اهل آن ستمگر و ظالم هستند، بیرون بر...»

آری! چرا در راه خدا و برای اثبات صانع و پیاده شدن توحید و گرفتن حقوق مستضعفین از دست مستکبرین مبارزه و دفاع نمی کنید؟

مستضعف، ضعیف نیست بلکه کسی است که او را به ضعف کشانده اند و تحت فشار قرار داده اند و الا ذاتاً قوی است. امروز آمریکا و شوروی و سایر ابرقدرتها کشورهای جهان سوم را به ضعف کشانده اند و از آنها با زور می خواهند که نوکر باشند. ریگان رسماً می گوید: منافع ما در خاورمیانه در معرض خطر است! توبه خاورمیانه چه کار داری؟ از آنطرف دنیا دست را دراز کرده ای و برای خودت منافعی فرض کرده ای؟! اینجا است که می بینیم قرآن

در برنامه گذشته خطبه ۳۳ نهج البلاغه را مطرح کردیم، ولی چون این خطبه نقل دیگری نیز شده است که مزایائی دارد، لذا در این بحث، نقل دوم را مورد بررسی قرار می دهیم.

این خطبه را سید رضی «ره» خطبه ۱۰۴ نهج البلاغه قرار داده، ولی در شرحهای مختلف، شماره گذاریهای نهج البلاغه تفاوت دارد لذا برخی آن را خطبه ۱۰۲ یا ۱۰۳ و شاید ۱۰۵ قرار داده اند. اینک به آن خطبه می پردازیم:

«ومن خطبه له علیه السلام وقد تقدم مختارها بخلاف هذه الرواية» از جمله خطبه های علی «ع» که قبلاً مختار خطبه را بر خلاف این روایت (با روایت و نقلی دیگر) نقل کردیم.

«أما بعد، فإن الله سبحانه بعث محمداً «صلى الله عليه وآله» وليس احد من العرب بقراً كتاباً ولا يدعي نبوة ولا وحياً»

پس از حمد و ثنای خدا، خداوند برانگیخت محمد «ص» را درحالی که هیچ یک از عرب کتابی نمی خوانند و هیچ کس ادعای وحی و نبوت نداشت.

در آن هنگام که خداوند پیامبر اکرم «ص» را برانگیخت و به رسالت مبعوث کرد، هیچ یک از عرب با کتابهای آسمانی سروکار نداشت و کتاب آسمانی بین آنها رایج نبود بلکه نوعاً بت پرست و مشرک بودند و نه تنها کسی ادعای پیامبری و وحی نداشت بلکه هیچگاه بحث از پیغمبر و کتاب و وحی نمی کردند. آنها بقدری عقب افتاده بودند که گاهی با خرما بت می ساختند و آن را سجده می کردند و هنگامی که گرسنه می شدند، آن بت ساخته شده را می خوردند و از آن پس خرمائی دیگر ...

## سورة البقرة

اِنَّا نَعُدُّ . فَاِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا . صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 وَلَيْسَ اَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْقَرُ اجْتَابًا ، وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةَ وَلَا وَحْيًا ، فَقَاتِلْ  
 بِمَنْ اَطَاعَهُ مِنْ عَصَاةٍ . يَسُوْقُهُمْ اِلَىٰ مَنَاجِبِهِمْ ، وَيُنَادِرُ بِهَيْمِ السَّاعَةِ  
 اَنْ تَنْزِلَ بِهَيْمِ ، بِخَيْرِ الْحَيِيْرِ . وَيَقِفُ الْكَبِيْرُ ، قِيَمِيْمِ  
 عَلَيْهِ حَتَّىٰ يُلْحِقَهُ غَايِبَتُهُ ، اِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيْهِ ، حَتَّىٰ اُرَاقَمُ مَنَاجِبَهُمْ  
 وَبَوَاقِمُ مَحَلَّتَهُمْ . فَاسْتَقْرَارَتْ رَحْمَتُهُ ، وَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ  
 وَآيَمُ اللهُ . لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقِيْهَا حَتَّىٰ تَوَلَّيْتُ بِحَدِّ الْبِيْرِهَا . وَاسْتَوْسَقْتُ  
 فِي قِيَادِعَا ، مَا سَعَفْتُ . وَلَا جُنْتُ ، وَلَا حُنْتُ ، وَلَا وَهَنْتُ . وَآيَمُ  
 اللهُ . لَا يَفْرَقُنَّ الْبَائِلُ حَتَّىٰ اُخْرِجَ الْحَقُّ مِنْ خَاصِرَتِهِ !

برای نجات مستضعفین از چنگال ستمگران، جهاد و جنگ در راه خدا را فرض کرده است. پیامبر اکرم «ص» هم آنگاه که جنگ می کرد، هدفش کشورگشائی نبود بلکه می خواست ملت مسلمان را به سر منزل مقصود برساند.

«يسوقهم الى مناجبتهم ويادبرهم الساعة ان تنزل بهم»  
 آنان را به محل نجات و رستگاریشان سوق می داد و مبادرت می کرد که نکند ساعت مرگ آنها فرا رسد (و تا آن ساعت در گمراهی فرو رفته باشند)

سخن و پیام پیامبران همواره این بوده که: ای انسان! خدا تو را خلق نکرده که برای بت کرنش و تواضع کنی! برای آب و خاک دعوا کنی! ارزش تو از آب و خاک زیادتر است. «با این آدم، خلقت الاشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی» همه موجودات را برای تو خلق کردم و تو را برای خودم آفریدم. بنابراین، پیامبر «ص» آمد که مردم را به سوی منزلگاه نجات سوق دهد پیامبر عجله داشت که آنان را رستگار کند تا مبادا ساعت مرگ یکی از افراد فرارسد در حالی که به سر منزل مقصود نرسیده باشد، بمیرد درحالی که مطیع بت است، قیامتش پیا شود درحالی که نوکر کاخ و زرو زیور دنیا است. پیامبر اکرم «ص» مبادرت به نجات مردم و رهانیدن آنان از گرداب و منجلاب فساد می کرد که قبل از فرا رسیدن مرگ یا قیامت، نجات یافته باشند.

پیامبر اکرم «ص» در این مورد آنقدر شتاب داشت که خداوند در قرآن خطاب به ایشان چنین می فرماید: «لعلک باعغ نفسك ألا یکونوا مؤمنین»  
 شاید توداری خودت را هلاک می کنی که چرا اینها ایمان نمی آورند!  
 پیامبر آنقدر تلاش می کرد و جهد می نمود که یک نفر هم به جهنم نرود و اهل حق را بیشتر کند.  
 «بحسب الحسیر ویقف الکسیر، فیقیم علیه حتی بلحقه غایبه الا هالکا لاخیر فیه»

آن را که همانند شتر خسته در راه مانده با او می ایستد که خستگی در رود یا آن که مانند شتر پا شکسته ای توان را از دست می دهد، حضرت بالای سر او می ایستد تا او را علاج کند، مگر کسی که به هلاکت رسیده و امیدی به او نیست.  
 این قافله انسانها که برای سیرالی الله خلق شده اند، اگر در وسط راه، یکی کند شود، پایش بشکند، موانع و حوادث برای او پیدا شود، انسان دلسوز سعی می کند خستگان را استراحت داده و بیماران را درمان نماید، مانند قافله شتری که می روند، اگر یکی پایش شکست، آن آدم دلسوز سعی می کند پای آن را ببندد، آن دیگری اگر خسته شد، غذا و آبش می دهد یا کسی را برای نگهداریش می گمارد تا اینکه به قافله اش رساند. آری! آن رئیس قافله دلسوز حتی برای عقب افتاده ها و منحرفین نیز فکر می کند، می اندیشد تا آنان را به ساحل نجات برساند مگر اینکه دیگر قابل نجات نباشند.

پیامبر گرامی اسلام «ص» خستگان را رها نمی کرد و بیماران را تنها نمی گذاشت، نمی گفت: چون این آدم انقلابی نبوده، در بین ما نباید راه یابد! بلکه نیرو صرف می کرد تا این ره گمگشتگان را نیز به راه رستگاری رساند و هدف را به آنان بشناساند.

اگر رهبر یک جامعه، افراد خوب را گلچین کند و بقیه را رها سازد، رهبر نیست، رهبر خوب باید تمام قشرهای جامعه را زیر نظر بگیرد و حتی آنان را که در انقلاب - مثلاً - نقشی نداشته اند طرد نکند. رهبر دلسوز باید بال رحمتش را بر همه بگسترده تا آنهایی که انقلاب را و حتی اسلام را هم درک نکرده اند یا درک کرده و به آن نپیوسته اند، رهنمون باشد. آن گمراهان مریضند و باید با منطق و بیان آنها را معالجه و درمان کرد و نباید گذاشت گرگهای درنده این مریضان را بدرند.

پیامبر اکرم «ص» در روشش آنگونه نبود که عده ای را گلچین کند و دیگران را رها سازد بلکه واماندگان و خستگان را به سر منزل مقصود راهنمایی می کرد. پیغمبر «ص» برای تألیف قلوب، ابوسفیان را نیز - با آن همه شیطنت که داشت - راهنمایی می کرد و از بیت المال کمکش می نمود. پیامبر رحمة للعالمین است، تا می تواند رحم می کند و با همه مردم مهربان است.

من به برادرانی که در امور قضائی و امور زندانها خدمت می کنند سفارش می کنم، هیچوقت نظرتان به کسی که جنایت کرده، در بازداشت و محاکمه او نظر انتقامی نباشد. البته افرادی که شیطنت می کنند و خیانت می کنند بایستی بازداشت شوند ولی نه به عنوان انتقام. زندان باید واقعاً ندامتگاه باشد مگر عضوی که دیگر هیچ فایده ای ندارد و نمی شود او را تربیت کرد که این مانند غده سرطانی می ماند که دیگر قابل معالجه نیست بلکه باید بریده و دور انداخته شود.

# پیامبر اکرم

برادران پاسدار! برادران مأمورین انتظامی! برادران امور قضائی! هیچوقت به عنوان انتقام زندانی و محاکمه نکنید. ای شما برادرانی که مسئول پذیرش هستید: نمی گویم پستیهای حساس کلیدی را به افراد بی تفاوت بدهید ولی افراد بی تفاوت را هم از جامعه طرد نکنید. اینان که در انقلاب نبودند و الان می گویند: ما به انقلاب ایمان آوردیم، ما از گذشته خود توبه می کنیم، در جایی که خدا توبه آنان را قبول می کند، چرا ما قبول نکنیم؟! باید سه نظر داشته باشیم، درجات ایمان افراد متفاوت است، محیطهای پرورش، پدر و مادر، اقوام و خویشان همه اینها در تربیت افراد تأثیر می گذارند، از آنهایی که در محیطهای فاسد با پدر و مادری بی دین پرورش یافته اند نمی توان توقع زیادی داشت. من یک وقت به سرهنگی برخورد کردم می گفت: سی سال به ما گفتند: پرچم! اعلیحضرت! کشور! و اصلاً در این مدت خدا، دین و قرآن مطرح نبود، ما نمی دانیم نماز چیست؟! اکنون فهمیده ایم، عبادتی هست، نمازی هست و خدائی وجود دارد!

برادران! ببینید حضرت علی «ع» روی چه نکته ای انگشت می گذارد، می گوید پیامبر اکرم «ص» که قافله سالار بود، اگر در قافله خسته ای یا پاشکسته ای می دید او را رها نمی ساخت بلکه آنان را هدایت می کرد. آنگاه که سنگ به پیشانی مبارکش زدند، بجای نفرین - آنطور که نقل کرده اند - می فرمود: اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون خدایا قوم مرا هدایت کن زیرا اینها نمی دانند. پیامبر مظهر رحمت بود، همواره دلیل راه گمشدگان و بیراهه روان بود مگر کسی که هلاک شده باشد و خیری در او نباشد یعنی آنان که قلوبشان چاپ

خورده و دیگر قابل هدایت نبوده اند، در مورد آنان خداوند به پیامبرش می فرماید:

«ذره م یا کلوا و تمتعوا و یلبهم الأمل»

آنها را رها کن تا بخورند و لذت ببرند و آرزو آنها را به خود مشغول سازد.

الحسیر: حسیرتی را گویند که در راه خسته شده باشد.

الکسیر: کسیرتیری است که پایش شکسته باشد.

حی اراهم منجاتهم و برآهم محلثهم».

تا آنکه راه نجات را به آنها نشان داد و آنان را به منزلگاهشان رساند.

پیامبر اکرم «ص» راه نجات را به گمراهان نشان داد و به آنان فهماند که شأنشان اجل است از اینکه برای آب و خاک کوش کنند یا آب و خاک را به عنوان هدف مد نظر قرار دهند بلکه مال، ثروت، مقام و حتی علم باید وسیله ای برای هدایت باشد. آن عربهای بی فرهنگ، بی اخلاق، بی تمدن و بی آرامش را که در بیابانهای جهل و جاهلیت گمراه مانده بودند، به جایی رساند که در تمدن بروم، ایران و همه کشورهای متمدن آن روز فائق آمدند و بر همه پیروز شدند.

«فاستدارت رحاهم و استقامت فئاتهم»

پس از آن، سنگ آسیای آنان به چرخش افتاد و سرنیزه آنها راست شد (قدرتمند شدند)

سرنیزه آنان راست شد کنایه از این است که نیرومند شدند و بردشمن غلبه کردند چون اگر سرنیزه کج باشد کاری به پیش نمی برد. و سنگ آسیای آنها به حرکت درآمد کنایه از این است که کارهایشان مرتب و منظم و اوضاعشان رو براه شد.

«وایم الله لقد كنت من سابقها حتى تولت بحذافیرها»

بخدا قسم من در لشکر اسلام بودم، و کفر و جاهلیت را می راندم (تا آنها را زیر چتر اسلام بیاورم) تا آنکه آن جاهلیت رخت بریست.

«ها» در کلمه «بحذافیرها» برمی گردد به آن جاهلیتی که در بین ملت عرب حکمفرما بود.

بحذافیرها: یعنی «بجوانتپها». حذافیر: جمع حذافار و حذوفور یعنی جانب.

تولت بحذافیرها: یعنی جاهلیت پشت کرد و توانستیم آنها را جمع کنیم و زیر چتر اسلام بیاوریم.

«واستوسقت فی قیادها»

تا اینکه منظم شدند و (تحت رهبری پیامبر) گرد آمدند.

پیامبر «ص» به منزله قائد و رهبر جمعیت بود و حضرت علی «ع» به منزله سائق بوده که جمعیت را از عقب می رانده که به سوی اسلام توجه کنند. حضرت می خواهد بفرماید: آنان که می خواستند قرار کنند و از اسلام گریزان بودند، آنها را جمع کردم و منظم نمودم تا تحت یک قیاده و رهبری واقع شوند.

من نه ضعیف شدم و نه ترسیدم و نه خیانت کردم و نه مست شدم.

در این قسمت از خطبه - طبق نقل سابق - حضرت می فرماید: «وان مسیری هذا لمتلها» یعنی این مسیری را هم که الان دارم - به سوی جنگ جمل - می روم، به تعقیب همان هدف است، اکنون هم نه به خاطر محکم کردن پایه های حکومت من جنگم، بلکه با همان هدف حقی که در صدر اسلام داشتم، به پیش می روم تا اینکه حق را زنده و باطل را از بین ببرم.

«وایم الله لا یقرن الباطل حتی أخرج الحق من خاصرته»  
به خدا قسم، باطل را می شکافم تا حق را از پهلوئی آن بیرون آورم.

«بقر» به معنای شکافتن است. از این جمله حضرت چنین بر می آید که گوئی حق در گراتیهائی است که اوهام و خرافات و باطلها آنقدر آن را احاطه کرده اند که مخفی شده است، و باید حضرت علی «ع» حق مخفی شده را از میان آن همه باطلها و خرافات گوناگون بیرون آورد.

اگر یادتان بیاید قبل از سی چهل سال، اگر کسی می خواست مسائل سیاسی را مطرح کند، می گفتند: این آدم انگلیسی است یا جاسوس است!! این که برخی از افراد، دخالت در سیاست را خلاف اسلام می دانستند، در اثر تلقین های مکرر خارجیها و دشمنان و استعمارگران بوده که می خواستند، در سیاست دخالت نکنیم، نفت، اقتصاد و سیاست و همه چیز، بدست آنها باشد! آن هنگام که استعمار انگلیس عراق را قبضه کرده بود، روزی دیدند یکسفر اذان می گوید؟ رئیس و مأمور انگلیس در آنجا گفته بود: این چه می گوید

- اذان می گوید.

- برای چه؟

- برای نماز!

- به سیاست بریتانیای کبیر لطمه ای نمی زند؟!؟

- نه، قربان!

- پس بگذارید بگوید تا حنجره اش پاره شود!!

اما اگر کسی می خواست در سیاست دخالت کند، می گفتند:

این آدم انگلیسی است!

راستی در آن زمان، اسلام بین ساخته ها و تلقین ها و اوهام خارجیها مخفی شده بود. مردم چنین می پنداشتند اگر کسی سرش را پائین بیندازد، ذکر و ورد بربز بانس پیوسته جاری باشد، تمام وقتش را در مسجد بگذرانند و به جامعه کاری نداشته باشد، همان آدم، مسلمان واقعی است!

اینجا بود که پرده ای از اوهام و خرافات، روی حق و حقیقت را گرفته و آن را پوشانده بود، و می بایست قدرتمندانی بیابند و این پرده

اوهام را بزدند و اسلام راستین را به مردم معرفی کنند. اینجا بود که فردی لایق مانند آیه الله العظمی آقای خمینی که ۵۰ سال هوش، استعداد و عمرش را صرف در علوم اسلامی کرده بود، لازم بود بیاید و اسلام راستین را در این کشور پیاده کند.

در اینجا لازم است نکته ای را بدنبال آن مطلبی که در برنامه سابق به برادران و خواهران مسئول تذکر دادم تکرار کنم.

برادران و خواهران: تمام شعب حکومت، از مقام رهبری گرفته تا بخشداریک روستا، همه وظیفه و مسئولیت است و بایستی این مسئولیت به بهترین وجه انجام پذیرد. تیپ ضعفا را بیشتر در نظر داشته باشید. نامه ای به من نوشته بودند که صلاح دیدم مضمون نامه را به مسئولین تذکر دهم. مضمون نامه این است:

اکنون که حکومت اسلامی است و بنا است به فکر مستضعفین باشند، در همین تهران، قسمت شمال شهر، وقتی که برف زیاد آمده بود، شن ریخته بودند برای اینکه برفها زود آب شود، چند روز بعد هم کارگرانی را مأموریت دادند که هر چه زودتر شنهارا جمع کنید، مبادا ریگی به لاستیک یکی از ماشینهای شمال شهرها فرورود و لاستیک - مثلاً - پنجر شود. برفهای شمال شهر را در ظرف دوسه روز جمع کردند اما برفهای جنوب شهر تا سی چهل روز مانده بود و کسی نبود، آنها را جمع کند!!

ما نمی گوئیم، به فکر شمال شهر نباشید ولی - لااقل - جنوب شهرها را هم به اندازه آنها مراعات کنید، خیابانهای جنوب شهر شلوغتر است، نبایستی هنگام عبور افراد در مضیقه باشند. اگر خانه های شمال شهرها بتونی است، خانه های اینها گلی است، زودتر می خیسند و خراب می شود، باید بیشتر به فکر اینها باشید.

ما که می گوئیم حامی مستضعفین هستیم، واقعاً باید به فکر مستضعفین باشیم، به فکر روستائینان باشیم، به شعار تنها اکتفا نکنیم. باید دولت اسلامی، افرادی را به روستاها بفرستد و کمبودهای آنان را برطرف کند. بار سنگین جامعه بردوش روستائیان است، اگر آنها زراعت نکنند، شمال شهری ها از گرسنگی می میرند! بنابراین، زحمت را این بیچاره ها می کشند، باید از نظر بهداشت، آموزش، غذا و مسکن در رفاه باشند. آری! حکومت اسلامی باید همه را به یک چشم نگاه کند و هیچ فردی را از مزایا محروم ننماید.

انشاءالله خداوند به من و به همه برادران توفیق خدمت به اسلام و مسلمین بدهد.